

واپسین روزهای زندگی محمد

نگرشی بر مرگ مرموز پیامبر اسلام

نوشتہ

هالة الوردی

ترجمہ

حمید سیماب

Les Derniers Jours de Mohammad

Enquête sur la mort mystérieuse du Prophète

PAR

Hela Ouardi

TRADUIT PAR

Hamid Simab

فصل ۳

مرگ ابراهیم، پسر نابوسیده

پیغمبر در ماه رمضان سال ۱۰ هجری (نوامبر - دسامبر ۶۳۱) از تبوک برگشت. چند هفته پس از مواصلتش به مدینه پسر خود ابراهیم را که کمتر از دو سال داشت^۱ و از بطن ماریه قبطیه زاده شده بود از دست داد. ماریه قبطیه کنیزی بود که محمد او را سه سال پیش از الموقیس اسقف اعظم اسکندریه بگونه تحفه بدست آورده بود.^۲

ماریه در سال ۶۲۹ به مدینه رسید. از لحظه‌ایکه چشم محمد به آن زیباروی مرغوله مو با پوست گندمی برآق افتاد قند در دلش آب شد. وی به این دختر مصری چنان علاقه شدید پیدا کرد که حسادت خروشان زنان دیگرش را برانگیخت.^۳ محمد که جایی برای لحظه‌ای خلوت با تازه وارد حرمش نداشت^۴ روزی از غیابت زنش حفصه دختر عمر ابن خطاب استفاده کرد و در حجره او با ماریه خلوت نمود. از بخت بد که همچون نمایشنامه مسخره تئاتری، حفصه ناگهان وارد صحنه شد. با دیدن شوهرش در آغوش ماریه، زن تحقیر شده فریاد زد «می‌بینم که چه می‌کنی. واقعاً قلبم را زخم زدی!» آنچه باعث حس حقارت و خشم بیشتر حفصه گردید این بود که ماریه حتی زن مشروع و رسمی پیغمبر نبود. محمد با شرمساری و تضرع از حفصه خواست تا موضوع را نزد خود نگهدارد و به عایشه چیزی نگوید و در بدل این احسان وعده سپرد که دیگر دستی بسوی ماریه دراز نکند. اما حفصه نتوانست خودداری کند و عایشه را از قضیه آگاه ساخت، و این یک تشمت رسوایی را از بام پایین انداخت. پس از تحمل توفان مهیب خانوادگی سراسر تندر و آذرخش محمد از فرط خشم سوگند عظیم یاد کرد که دیگر ازین دو زن خود دوری گزیند.^۵

بر اساس روایت برخی منابع محمد با عصبانیت حفصه را مورد مواخذه قرار داد که چرا نتوانسته بود جلو دهان خود را بگیرد.^۶ عمر پدر حفصه وقتی از موضوع آگاه شد بکلی درهم شکست. جانشین آینده پیغمبر که همواره احساس و گفتنی خود را با عربده بیان می‌کرد فریاد زنان بر سر خود خاک پاشید و بانگ زد «زین پس الله دیگر بر عمر و دخترش نظر نخواهد داشت!»^۷ محمد خود را در موقعیت باریکی یافت چون نمی‌خواست دو دوست نزدیک خود ابوبکر (پدر عایشه) و عمر (پدر حفصه) را آزرده سازد. درین موقع جبرئیل شخصاً پا در میانی کرد و به پیغمبر گفت: «خدواند به تو امر می‌کند که حفصه را

^۱ طبقات ۱۳۴/۱-۱۴۴؛ انساب بلاذری ۸۶/۲-۸۸

^۲ طبری ۱۴۱/۲

^۳ طبقات ۱۳۴/۱

^۴ محمد برای هریک از زنان خود حجره جداگانه‌ای ساخته بود و از یکی به دیگری می‌رفت و ندرتاً اضافه از یکروز را با همان یک زن می‌باید.

^۵ تفسیر طبری ۴۷۸/۲۳؛ سنن بیهقی ۷۵۸/۷-۷۵۹

^۶ آیا پای طلاق در میان بود؟ دانستن این موضوع ناممکن است چون یک منبع واحد به این پرسش هر دو جواب «نه» و «آری» را می‌دهد.

(انساب بلاذری ۵۹/۲)

^۷ انساب بلاذری ۵۹/۲؛ المعجم الکبیر طبرانی ۲۹۱/۱۷؛ سیر ذهبی ۴۸۳/۳

به احترام عمر بازگیر^۸ چون زاهده «صوماءه قوامه» است (زن پارساییست که روزه می‌گیرد و شب برای ادای نماز بر می‌خیزد).^۹ یکجا با دستور جبرئیل، اولین آیات سوره تحریم نیز آمد و به محمد اجازه داد سوگند بشکند و گویا با یک تیر دو فاخته زند، یعنی هم به زنان خود عایشه و حفصه رجعت کند و هم پیوند خود با ماریه را حفظ نماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرْضَاتِ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَن بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِ الْعَلِيمُ الْحَبِيرُ - «ای پیامبر! چرا چیزی را که الله بر تو حلال کرده است به خاطر خشنودی همسرانت بر خود حرام می‌کنی؟! الله آمرزندهٔ مهربان است، راه گشودن سوگندهای تان را برای شما مقرر داشته است، الله دوستدار و مولای شماست و او دانای حکیم است. هنگامی که پیامبر به بعضی از همسرانش سخنانی را به راز گفت، پس چون آن همسر آن را به دیگری خبر داد الله پیامبر را بر آن آگاه کرد، قسمتی از آن را برای او بیان کرد و از قسمتی دیگر خود داری نمود، پس هنگامی که پیامبر همسر خود را از آن خبر داد، گفت: چه کسی این را به تو خبر داده است؟ پیامبر فرمود: الله دانای آگاه مرا خبر داده است (سوره تحریم: ۱-۳)»

ابوالقاسم برای اینکه به ماجرا پایان دهد تصمیم گرفت تا جاریه‌اش را از زنان حرمسرایش دور سازد، پس او را در خانهٔ تابستانی خود در منطقهٔ «العالیه» جا داد که امروز به افتخار ماریهٔ قبطیه بنام «مشربه ام ابراهیم» (بستان مادر ابراهیم) یاد می‌شود.^{۱۰} محمد در آنجا با زیبا دختر قبطی خلوت اختیار کرد و گویند که تا یک ماه از نظرها غایب گردید.^{۱۱} عشق محمد به ماریه وقتی به اوج رسید که پس از چند ماه خدمت کنیزی (محمد هیچگاه او را به عقد ازدواج خود درنیورد) ماریه در ماه ذی‌الحجهٔ سال ۸ هجری (مارس ۶۳۰) نوزادی به محمد تقدیم کرد: پسری که او را ابراهیم نام نهادند. شادمانی پیغمبر ازین عطیهٔ غیرمنتظره در تعریف نمی‌گنجید.^{۱۲} وی بدون درنگ ماریه و پسرش را از بند کنیزی و کنیز زادگی آزاد ساخت و خبر خوش را به اصحاب خود اعلام داشت: «دیروز خداوند برایم پسری اعطا فرمود.»

نفرت زنان پیغمبر، بخصوص عایشه و حفصه، در برابر ماریه دو چندان شد.^{۱۳} حتی آنگاهی که ماریه تازه بار برداشته بود به گوش پیغمبر رسانیدند که تازه‌ترین مجبویه‌اش با برده‌ای بنام مابور که او هم هدیهٔ مقوقس اسکندریه بود سر و سری داشته است. این تبصره‌ها بر دل ابوالقاسم که به گفتهٔ خودش باحمیت‌ترین و غیرتمندترین مردان بود^{۱۴} زخم کاری زد، همان دم

^۸ سیر ذهبی ۴۸۳/۳

^۹ طبقات ۸۵/۸؛ المعجم الکبیر طبرانی ۳۶۵/۱۸؛ مستدرک حکیم ۱۶/۴؛ مجمع الزوائد هیثمی ۳۹۲/۹؛ کنز متقی ۱۳۸/۱۲

^{۱۰} منطقهٔ العالیه متعلق به یهویمان بنی نضیر بود و در بخش اعیان نشین مدینه موقعیت داشت.

^{۱۱} مسند ابن حنبل ۳۴۹/۱؛ طبقات ۱۸۴/۸؛ صحیح بخاری ۸۷۱/۲؛ صحیح مسلم ۱۹۲/۴، سنن نسائی ۲۵۷/۸؛ سنن بیهقی ۶۰/۷؛ تفسیر ابن

کثیر ۱۶۳/۸؛ کنز متقی ۵۳۸/۲

^{۱۲} زنی که در ولادت کمک کرد سلما کنیز آزاد شدهٔ پیغمبر بود. شوهرش ابو رافع، که وی هم غلام آزاد شدهٔ پیغمبر بود، کسی بود که با مزدهٔ ولادت پسر نزد محمد شتافت. به شکرانهٔ این خوش خبری، محمد به وی برده‌ای هدیه کرد (طبقات ۱۳۵/۱)

^{۱۳} طبقات ۱۳۵/۱-۱۳۶؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۴۴/۳

^{۱۴} روزی به پیغمبر از سعد ابن عباده می‌گفتند که گفته بود اگر زن خود را در معیت مردی بیند او را با شمشیر زند. پیغمبر اظهار داشت «از غیرت سعد در شگفتید؟ بدانید که من از او باغیرت‌ترم.» مصنف ابن ابی شیبه ۴۵۰/۵؛ مسند ابن حنبل ۱۰۴/۳۰؛ صحیح بخاری ۲۶۹۸/۶؛ صحیح مسلم ۲۱۱/۴؛ المعجم الکبیر طبرانی ۳۹۰/۲۰؛ مستدرک حاکم ۳۹۸/۴

علی را وظیفه داد تا عزت و آبروی پیغمبر را با کشتن آن برده تطهیر کند^{۱۵} اما برده مذکور با نشان دادن به علی که وی خصی است از مرگ نجات یافت.^{۱۶} علی از موضوع به محمد گزارش داد و او پس از آسودگی خاطر شکر خدا را بجا آورد که اهل بیت پیغمبر خود را از ننگ زناکاری منزّه داشته بود.^{۱۷} با وجود این، شک و تردید همچنان در ضمیر محمد باقیماند و فقط زمانی مطمئن شد که حقیقتاً پدر پسرک نوزاد است که شنید جبرئیل بر او خطاب «یا ابا ابراهیم» (ای پدر ابراهیم) می‌کند.^{۱۸}

به دنیا آمدن ابراهیم قلب پیغمبر را، که سال‌ها بخاطر نداشتن فرزند نرینه طعنه قریشیان بدخواه را شنیده بود، مالا مال از خوشی و سعادت کرد. آرزوی داشتن پسری از مدت‌های مدید روح و روان او را مسخر داشته بود^{۱۹} چون داشتن پسران زیاد را علامه فارقه پیغمبران پیش از خود می‌دانست. الله در قرآن گفته بود «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً - به راستی پیش از تو پیامبرانی فرستادیم و برای آن‌ها همسران و فرزندان قرار دادیم (سوره رعد: ۳۸)» محمد از داشتن زنان و آمیزش با آنها کمبودی نداشت اما در بارور ساختن آنها و پدر شدن توفیق زیاد نداشت. روزی با افسردگی اظهار داشته بود «اراده خداوند به آن رفته است که نسل من از طریق اولاده علی ادامه یابد».^{۲۰}

درد پیغمبر از نداشتن پسری از صلب خودش از آنجهت آزار دهنده‌تر بود که بدگویانش با ریشخند و استهزا لقب «ابتر» را که واژه‌ای تحقیر آمیز به معنی «مرد اخته» و به معنی مجازی «مرد بدون اولاد نرینه» بود بر او گذاشته بودند. این لقب حقارت‌بار در سوره‌ای در قرآن، آنجا که خداوند برای دلداری پیغمبرش جویبار کوثر را در بهشت برایش وعده می‌دهد ثبت است: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ - ای پیامبر، ما به تو کوثر عطا کردیم پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن بدون شک این دشمن توست که بریده نسل و بی‌عقب است (سوره کوثر)»^{۲۱} وقتی ابوالقاسم بر لقبی که بر وی گذاشته بودند آگاه شد خونسردی خود را از دست داد و کاری کرد که ندرتاً می‌کرد، یعنی عامل این نامگذاری را که عاص ابن وائل بود نام گرفته لعنت کرد.^{۲۲} محمد که در قسمت آبرو و منزلت خود سخت حساس بود تحمل

^{۱۵} سایر منابع می‌گویند که پیغمبر صحابی زودخشم خود عمر را برای از بین بردن معشوق ادعایی ماریه فرستاد (تاریخ دمشق ابن عساکر ۴۵/۳-۴۶؛ مجمع الزواهد هیشمی ۱۶۱/۹-۱۶۲)

^{۱۶} یک روایت عجیب نیز حاکی از آنست که مابور خود خویشتن را خصی کرده بود تا مورد سؤ ظن واقع نشود (مجمع الزواهد هیشمی ۱۶۱/۹-۱۶۲)

^{۱۷} سیره ابن اسحق ۲۷۱/۱؛ سیره ابن کثیر ۶۰۲/۴

^{۱۸} مجمع الزواهد هیشمی ۱۶۱/۹

^{۱۹} محمد خود پیروان خود را تشویق می‌کرد تا از خداوند اولاد مذکر طلب کنند. «همواره از خدا بخواهید تا شما را پسر دهد چون از مردی که پسر ندارد نامی باقی نمی‌ماند» (المعجم الکبیر طبرانی ۲۳/۲۱۰؛ کنز متقی ۱۶/۲۸۱)

^{۲۰} المعجم الکبیر طبرانی ۴۳/۴؛ کنز متقی ۱۱/۶۰۰ یکی از خصایص پیغمبر آنست که پسران دخترش به مثابه احفاد خودش در حساب می‌آیند. این امتیاز خاص محمد موضوع فصل جداگانه‌ای در سنن بیهقی است (۱۰۷/۱۰۱-۱۰۱)

^{۲۱} در تفسیرهای شیعی «کوثر» به معنی فاطمه دختر پیغمبر تعبیر شده است که به پیغمبر حسن و حسین یعنی یگانه احفاد مذکر او را تقدیم کرد.

^{۲۲} طبقات ۷/۳؛ تفسیر ابن کثیر ۵۵۲/۴؛ در سیره ابن هشام (۴۰۹/۱) آنکه به نام از طرف پیغمبر لعنت شده است اسود ابن عبدالمطلب است.

سخن طعنه آمیز را نداشت.^{۲۳} روایاتی موجودند که وقتی عموی پیغمبر عباس به وی از بدگویی قریشیان نقل کرد که چگونه پیغمبر را حرامزاده می‌خواندند و به نخل بی‌ثمری تشبیه می‌کردند که بالای تپه‌ای از شن روییده، چهره محمد از خشم سرخ شد و از فرط غضب عرق از سر و رویش روان گردید.^{۲۴} دشمنان پیغمبر او را بنام «صنوبر»^{۲۵} یاد می‌کردند و می‌گفتند «محمد نه پسر دارد و نه برادر، وقتی بمیرد از شرش خلاص می‌شویم و نامش هم فراموش می‌شود.»^{۲۶} هیچگاه هیچ داوری‌ای اشتباه‌آمیزتر ازین نبوده است!

احادیث پسران زیادی را به محمد نسبت می‌دهند که گویا همه حاصل ازدواج اول وی با خدیجه بوده و همه در طفولیت فوت نموده‌اند. اینکه هیچگونه وحدت قول و نظر در مورد تعداد و نام‌های پسران پیغمبر (طاهر، مطهر، طیب، عبدالله، عبدمناف، عبدالعزی) وجود ندارد جای زیادی برای شک و شبهه درین مورد می‌گذارد.^{۲۷} در مورد کنیه «ابوالقاسم» (پدر قاسم) که به محمد داده شده بود در هیچ جایی موجودیت پسری بنام قاسم ثبت نگردیده است.^{۲۸} برخلاف، همه منابع بر موجودیت ابراهیم کوچک اتفاق نظر دارند.

در روز هفتم تولد کودک پیغمبر که گفته می‌شود زندگی ساده و بی‌پیرایه‌ای داشت جشن بزرگی برپا کرد و به رسم معروف گوسفندی قربان کرد و چنانکه در تجلیل تولد نواسه‌های خود حسن و حسین کرده بود آیین «عقیقه» را بجا آورد که عبارت بود از قطع موی نوزاد و تقسیم پول معادل وزن آن به نقره میان مستمندان.^{۲۹} زنان انصار مدینه برای رسیدگی به ابراهیم کوچک یک‌دیگر را پس می‌زدند.^{۳۰} محمد غالب اوقات برای دیدن ابراهیم به خانه دایه او می‌رفت، پسر را می‌بوسید و با مهر وافر او را ناز می‌داد.^{۳۱} محبت ابوالقاسم در برابر کودکان شهره همگان بود. صحابی پیغمبر انس ابن مالک می‌گفت «من

²³ طنز سیاسی و طنز در شعر سلاح مهیبی در عربستان آن روز بود و بدین لحاظ محمد اندیشه نام و شهرت خود را داشت و نمی‌توانست اجازه دهد سبکسارانه با آن بازی شود. ازین سبب در برابر شاعرانی که اشعار طعنه آمیز و طنز آمیز در مورد او می‌گفتند عکس العمل خشن نشان می‌داد. کعب ابن الاشرف شاعر عرب به همین سبب به امر پیغمبر به قتل رسید. (ابن هشام ۵۱/۲-۵۷؛ صحیح بخاری ۱۴۸۲/۴)

²⁴ مسند ابن حنبل ۵۷/۲۹؛ سنن ترمذی ۵۸۴/۵؛ مستدرک حاکم ۲۷۵/۳، دلائل بیهقی ۱۶۷؛ بدایه ابن کثیر ۳۱۵/۲. ما به «قصه‌های خانوادگی» محمد بعداً با تفصیل بیشتر خواهیم پرداخت.

²⁵ «صنوبر» به معنی خرما بن تنهای کم بار برهنه شاخ پوست رفته باریک ساق است. (تفسیر طبری ۶۵۸/۲۴؛ تفسیر بغاوی ۵۶۰/۸؛ تفسیر ابن کثیر ۳۳۴/۲)

²⁶ ابن هشام ۳۹۳/۱؛ تفسیر بغاوی ۵۶۰/۸؛ تفسیر طبری ۶۵۶/۲۴-۶۵۸؛ تفسیر ابن کثیر ۵۰۴/۸؛ الدر المنثور سیوطی ۶۵۲/۸

²⁷ سیره ابن اسحق ۸۲/۱؛ طبقات ۷/۳؛ سیره ابن کثیر ۶۰۷/۴-۶۰۹

²⁸ در زبان عربی کنیه لزوماً نام پسر را در بر ندارد. بگونه مثال، ابوبکر هیچگاه پسری بنام بکر نداشته است. قسمی که ژاکلین سوبله پژوهشگر تاریخ اسلام در قرون وسطی توضیح می‌دارد، کنیه می‌تواند یک ارزش عاطفی یا اجتماعی را بیان کند که از بدو تولد به کودک نسبت داده می‌شود.

(Jacqueline Sublet, *Le Voile du nom. Essai sur le nom propre arabe*, Paris PUF, 1991)

در مورد کنیه «ابوالقاسم» که به پیغمبر داده شده بود، احتمال زیاد بر آنست که این عنوان اشاره به نقش «قسمت کننده» (قاسم) است که پیغمبر غنایم جنگی و به مفهوم وسیعتر نعمات را میان پیروان خود تقسیم می‌کرد.

²⁹ مؤطاً امام مالک ۵۰۱/۱؛ طبقات ۱۳۵/۱

³⁰ طبقات ۱۳۶/۱. پیغمبر برای ابراهیم کوچک دایه‌ای از قبیله بنی نجار مدینه بنام ام بُردا (یا ام سیف) برگزید.

³¹ طبقات ۱۳۶/۱

هیچ کسی را بر اطفال مهربانتر از فرستاده خدا ندیده‌ام.^{۳۲} محمد که سالها در حسرت فرزند می‌سوخت (هیچیک از همسران متعددی که پس از مرگ خدیجه به زنی گرفت به او فرزندی نیاورد) به نواسه‌های خود حسن و حسین که پسران دخترش فاطمه بودند، اُمّامه که دخترِ دختر بزرگش زینب^{۳۳} بود، و به اسامه که پسرِ پسرخواندهٔ پیشینش زید بن حارثه بود محبت بی‌حد و حصر داشت.

با به دنیا آمدن ابراهیم، محمد دیگر مردی بود در اوج سعادت. گذشته از آن، پسرش طفلی زیبا و صحتمند بود. روزی پیغمبر او را به عایشه نشان داد و گفت «بین چگونه به من چهره می‌دهد!» عایشه با کینه‌توزی پاسخ داد «من هیچ چنین شباهتی نمی‌بینم.» محمد که نمی‌خواست بر کنایهٔ کدورت‌آمیز همسر خود تبصره کند موضوع را تغییر داد: «نمی‌بینی که چگونه سرخ و سفید و تپلی است؟» عایشه با بی‌تفاوتی در برابر تعریف و تمجید شوهرش از کودک با استخفاف جواب داد «با اینقدر شیرینی که در حلقش می‌ریزند باید سرخ و سفید و تپلی باشد!»^{۳۴}

اما خوش روزگاری محمد دیری نپایید و ابراهیم به عمر بیست ماهگی فوت کرد. می‌توان تاریخ دقیق مرگ او را تعیین نمود چون در آن روز خورشید در کسوف رفت: روز سه شنبه ۲۷ ژانویه ۶۳۲ (۲۹ شوال سال ۱۰ هجری).^{۳۵} مسلمانان این پدیده را علامهٔ آسمانی پنداشتند اما پیغمبر در برابر خرافات آنها ایستاد و به آنها گفت که این فقط یک رویداد تصادفی بود و اضافه کرد «خورشید و ماه بخاطر تولد یا مرگ هیچکس به کسوف و خسوف نمی‌روند.»^{۳۶}

پس از مرگ پسرش ماریه در حرمسرا تنزل مقام یافت و عایشه جای پیشین خود را بصفتمت همسر دلخواه پیغمبر دوباره بدست آورد. اندوه پیغمبر در مرگ فرزند بیکران بود و محمد بردبار و خویشتن‌دار را می‌دیدند که می‌گریست و اشک خونین از دیده می‌ریخت. روزی صحابی‌اش عبدالرحمن ابن عوف از وی پرسید «تو اشک می‌ریزی در حالیکه ما را از گریه و زاری منع می‌کنی؟» محمد پاسخ داد «چشم می‌گرید و دل غم می‌شناسد.»^{۳۷} پیغمبر که غم بنیاد هستی‌اش را فروریختانده بود بسوی کوه می‌دید و فریاد برمی‌آورد «ای کوه! اگر بار غمی را که من می‌کشم تو می‌کشیدی از پا می‌فتادی!»^{۳۸} مرگ ابراهیم درد از دست رفتن خیلی از عزیزان دیگر مانند پدر و مادر، جد، عموهایی که دوست می‌داشت، سه دخترش (زینب، رقیه و ام‌کلثوم)، پسر خواندهٔ سابقش زید و همسر محبوب اولش خدیجه را برای پیغمبر زنده ساخت. او می‌گفت که ابراهیم در بهشت به شیر نوشی از پستان دایهٔ بهشتی ادامه می‌دهد.^{۳۹}

³² مسند ابن حنبل ۱۹/۱۵۲؛ صحیح مسلم ۷/۷۶؛ صحیح ابن حبان ۱۵/۴۰۰

³³ سیره ابن کثیر ۴/۶۰۹

³⁴ طبقات ۱/۱۳۷؛ سیره ابن کثیر ۴/۶۰۳

³⁵ محمود افندی منجم مصری بر اساس روایات احادیث و با محاسبات نجومی تاریخ مرگ ابراهیم کوچک را ۲۷ ژانویه ۶۳۲ تعیین کرده است. بر اساس محاسبات وی، کودک در ماه ذی‌الحجهٔ سال ۸ هجری (پایان مارس ۶۳۰) تولد شد و یکسال و ده ماه و شش روز زندگی کرد. (Mahmoud Effendi, «Mémoire sur le calendrier arabe avant l'islamisme et sur la naissance et l'âge du Prophète Mohammad», *Journal asiatique*, février-mars 1858, p. 109-192)

³⁶ مصنف ابن ابی شیبه ۲/۲۱۶؛ طبقات ۱/۱۴۲؛ صحیح بخاری ۱۶۰؛ صحیح مسلم ۳/۳۱؛ سنن ابن ماجه ۱/۴۰۰؛ المعجم الکبیر طبرانی

۱۷/۲۱۱، مستدرک حاکم ۱/۴۸۰؛ سیره ابن کثیر ۴/۱۵۵؛ کنز متقی ۷/۸۲۷

³⁷ طبقات ۱/۱۳۷؛ الاستیعاب ابن عبدالبر ۱/۱۵۵؛ سیره ابن کثیر ۴/۶۱۳-۶۱۴

³⁸ انساب بلاذری ۲/۸۹

³⁹ طبقات ۱/۱۴۰

فضل ابن عباس جنازه پسر محمد را غسل داد و پیغمبر خود بر او نماز جنازه ادا کرد.^{۴۰} در گورستان الباقی مدینه پیغمبر در گوشه قبر عمویش عباس نشست^{۴۱} و فضل با اسامه ابن زید در حفره فرو شدند تا جسد طفل را در جایگاه ابدی اش بگذارند (همین دو تن در تشییع جنازه خود پیغمبر نیز پیشکسوت بودند) و محمد بدست خود قبر پسرش را تنظیم کرد.^{۴۲}

در ماه ژانویه سال ۶۳۲ محمد احساس کرد که خداوند خود او را برای پایان عمرش آماده می‌سازد. در واقع، چگونه نمی‌توانست در مرگ فرزند نمایی از مرگ فراز آینده خود را نبیند؟ سوگ پسر نقطه چرخشی در زندگی پیغمبر بود. پس از آنروز فرستاده خدا کم‌حرف‌تر گردید و دیگر اقدامی به هیچ عمل سیاسی یا نظامی نکرد، و جز رستگاری روح خود اندیشه دیگری نداشت. بدون شک برای تزکیه روح خود بود که پیغمبر دو ماه پس از مرگ ابراهیم و با آگاهی به اینکه این فرجامین زیارت او خواهد بود تصمیم به زیارت حج گرفت. وی درین سفر با استفاده از آخرین فرصت حضور خود در ملامی عام ختم ماموریت خود را برای پیروان خود اعلام کرد.

ادامه دارد

⁴⁰ طبقات ۱۴۱/۱

⁴¹ الاستیعاب ابن عبدالبر ۵۹/۱

⁴² طبقات ۱۴۳/۱